

عبدالرفیع حقیقت (رفیع)

نهضت‌های ملی ایران

(۶۶)

یعقوب بقصد سرکوبی و اضمحلال دولت طاهریان عازم خراسان گردید. یعقوب لیث صفار پس از مراجعت از سفر جنگ بلخ و بخارا مدت سه ماه در سیستان به جمع‌آوری سپاه و تجهیز آنان مشغول بود زیرا سفر جنگی مهمی در پیش داشت و پیروزی در این جنگ برای این سردار بزرگ سیستانی که بمنظور سرکوبی و اضمحلال دولت طاهریان تدارک می‌دید از هر جهت مورد توجه و اهمیت بود، این مطلب محتاج به تذکر است که خاندان طاهری برخلاف عقیده و آرمان موسس بزرگ و قابل احترام آن سلسله که بواسطه تحکیم پایه حکومت و قدرت خود جنبه ایران‌خواهی را که یگانه‌هدف طاهر ذوالیمینین بود و سرانجام نیز جان خود را در راه اجرای این هدف مقدس فدا کرد ناپدید کرده و بطور در بست در اختیار دستگاه خلافت عباسیان که قاتل موسس قابل تقدیس دولت آنان محسوب میشد قرار گرفته و در اجرای مقاصد شوم آنان و همچنین کسب پول و مال برای خود و فراهم آوردن بساط عیش و عشرت مستمر که مقصد اصلی فرمانروایان طاهری قرار گرفته بود به تعدی و آزار مردم مشرق ایران و دستگیری و تسلیم دلاوران ملی چون مازیار طبرستانی و دیگر ایرانیان وطن پرست پرداختند و هیچگونه توجهی به برقراری آداب و رسوم و سنن ایرانی نداشتند و از توسعه و پیشروی نهضت فکری و سیاسی ملی ایرانیان نیز به سختی جلوگیری می‌کردند.

از طرفی یعقوب بخوبی دریافته بود که تا خاندان طاهری در خراسان حکومت دارند امکان برقراری آرامش در سیستان و نواحی اطراف آن نیست و هر روز احتمال

این‌هست که به اشاره دستکاه خلافت از طرف این خاندان تهاجمی بطرف نواحی متصرفی وی صورت گیرد.

بموجب نوشته تاریخ سیستان (۱) سرانجام یعقوب روزشنبه یازده روز باقی مانده از شعبان سال ۲۵۹ هجری بمنظور سرکوبی و اضمحلال دولت طاهریان عازم خراسان گردید و حفص بن زونک را به نمایندگی از طرف خود در سیستان گمارد.

فرار احمد بن فضل سیستانی و عبدالله بن صالح از نیشابور به دامغان

خوند میر در حبیب السیر (۱) نوشته است که: (احمد بن فضل سیستانی با برادرزن خود و بعضی از اعیان سیستان از نزد یعقوب لیث گریخته ، التجا به درگاه محمد بن طاهر بردند و یعقوب ایلچیان جهت طلب ایشان به نیشابور فرستاد ولی محمد بن طاهر آن جماعت را تسلیم نسکرد و این معنی ضمیمه کدورت یعقوب شده روی به جانب نیشابور نهاد)

احمد بن فضل در خارج نیشابور بسر میبرد که خبر حرکت یعقوب را بسوی نیشابور شنید ، متوحش شد و خودشخصاً برخاسته و به دارالاماره نیشابور رفت تا محمد بن طاهر را از کیفیت حادثه آگاه گرداند ، وقتی به در کاخ رسید حاجب کاخ گفت (امیر در خوابست اورا نمیتوان دید !) احمد بن فضل وقتی ناچار شد باز گردد سری جنباند و اشاره به کاخ محمد بن طاهر کرد و گفت : (بسیار خوب ، اما کسی می آید که اورا ناچار از خواب بیدار کند !) سپس از همان راه با اتفاق برادر خود نزد عبدالله بن محمد بن صالح حاکم سابق هرات که از ترس یعقوب به نیشابور پناهنده شده بود رفت و با هم مشورت کردند و سرانجام سه نفری به دامغان فرار کردند .

۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۱۹

۲- حبیب السیر جلد دوم صفحه ۳۴۴

یعقوب جلودروازه نیشابور فرود آمد

یعقوب لیث صفار دلاور نام آوری که تاریخ ایران به وجود او افتخار میکند پس از طی طریق با سپاه خود جلو دروازه نیشابور فرود آمد. و رسولی نزد محمد بن طاهر فرستاد که: من به سلامت و خواهم آمد (۱) یعقوب تا اینجا چنین تظاهر کرده که فقط به تعقیب فراریان آمده است، محمد بن طاهر پس از پذیرفتن رسول یعقوب يك جلسه مشورتی از رجال خود و بعضی از پناهندگان ترتیب داد و با آنان در مورد طریقه اتخاذ تصمیم مقابله با یعقوب لیث به مشورت پرداخت.

عبدالله بن محمد بن صالح که طبق نوشته مؤلف تاریخ سیستان در این موقع هنوز در نیشابور بوده و بعد به دامغان فرار کرده است به محمد بن طاهر گفت: (آمدن او و سلام او صواب نیست، سپاه جمع کن تا حرب کنیم) محمد بن طاهر گفت: (ما با او به حرب بر نیاییم و چون حرب کنیم او ظفر یابد و مارا به جان آسیب رساند) چون عبدالله بن محمد صالح وضع را بدین منوال دید از نیشابور بیرون شد و به شهر دامغان واقع در ولایت قومس رفت.

بفرمان یعقوب آخرین فرمانروای طاهری دستگیر و زندانی شد

محمد بن طاهر فرمانروای طاهری همه بزرگان و سرهنگان دوات خود را بعنوان مذاکره نزد یعقوب به بیرون شهر نیشابور فرستاد و روز دیگر خود نیز سوار شد و به اردوگاه یعقوب رفت، و مورد استقبال و پذیرائی یعقوب و یارانش قرار گرفت، به موجب نوشته تاریخ سیستان (۲) محمد بن طاهر پس از مذاکره با یعقوب هنگامیکه قصد مراجعت به نیشابور را داشت بموجب دستور یعقوب بوسیله عزیز بن عبدالله

۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۱۹

۲- تاریخ سیستان صفحه ۲۲۰

دستگیروزندانی شد، در این واقعه کلیه همراهان محمدبن طاهر نیز بازداشت شده در بندافتادند (شوال سال ۲۵۹ هجری).

شمشیر بجای فرمان خلیفه

پس از دستگیری محمدبن طاهر آخرین فرمانروای دولت طاهری و یاران همراه وی یعقوب دستور داد سرbazان سیستانی از دروازه های شهر داخل شده و برج و باروی نیشابور پایتخت طاهریان را گرفتند و شهر را تسخیر نمودند. محمدبن طاهر قبل از خروج از نیشابور به یاران خود گفته بود که من بملاقات یعقوب میروم ولی شما باید بدانید که این مرد از طرف خلیفه فرمانی ندارد که به نیشابور بیاید، روز بعد که اعیان نیشابور خبر یافتند یعقوب محمدبن طاهر را دستگیر نموده است، گردهم جمع شدند و گفتند که (یعقوب عهد و منشور امیر المؤمنین (خلیفه) ندارد و خارجی است (۱) یعقوب وقتی که از این گفت و شنود آگاه شد تدبیری بسیار واقع بینانه اندیشید و دستور داد چارچی‌ها درکوچه و بازار نیشابور به راه افتادند و همه بزرگان و علماء و فقهاء و رؤساء نیشابور را برای صبح روز بعد جهت دیدن فرمان خلیفه که بنام وی صادر شده است به بارگاه حکومتی دعوت نمودند.

صبح روز بعد همه بزرگان و اعیان شهر نیشابور برابر کاخ دیوانی اجتماع نمودند. یعقوب دستورداد دوهزار نفر غلام مسلح که هر کدام سپری و شمشیری و عمودی سیمین و یا زرین بدست داشتند و همه این اسلحه از خزانه محمدبن طاهر در نیشابور برگرفته شده بود در برابر کاخ ایستادند. آنگاه یعقوب به رسم شاهان نشست و آن غلامان در دو ردیف پیش اوصاف کشیدند در همین هنگام یعقوب دستورداد تا بزرگان شهر به داخل بارگاه آمدند و پیش او ایستادند.

پس آنگاه گفت بنشستند، و قتیکه نشستند حاجب را گفت: (آن عهد امیر المؤمنین بیار تا برایشان بر خوانم) (۱) - در این موقع حاجب با دستاری مصری که شمشیری یمانی در آن پنهان شده بود داخل شد و آنرا پیش روی یعقوب و بزرگان شهر گشود و شمشیر یمانی براق و درخشان را از لای آن پارچه بیرون آورد. به یعقوب تسلیم داشت، یعقوب تیغ را در دست گرفته بمنظور نشان دادن بدخضار آنرا بالا آورد در این هنگام تنی چند از بزرگان شهر از ترس بپهوش شدند و بقیه با نهایت وحشت و اضطراب گفتند مگر بجان ما قصدی دارد.

در این موقع یعقوب با استفاده از ترس بزرگان شهر چنین گفت:

(تیغ نه از بهر آن آوردم که بجان کسی قصدی دارم. اما شما شکایت کسر دید که یعقوب عهد امیر المؤمنین ندارد خواستم که بدانید که دارم!) (۲) علماء و فقهاء و بزرگان حاضر در مجلس پس از شنیدن گفتار یعقوب نفسی به راحتی کشیدند؛ و به دنبال سخنان یعقوب گوش فرادادند در این موقع یعقوب حضار را مخاطب قرار داده بصورت سؤال گفت: (امیر المؤمنین را به بغداد نه این تیغ نشان دست؟) همه گفتند: بلی گفت، (مرا بدین جایگاه نیز هم این تیغ نشانند. (پس) عهد من و آن امیر المؤمنین یکی است) آنگاه اجازه داد که همه آنان به خانه‌های خود بازگردند.

یعقوب فرمانروای کل مشرق ایران

به تریبمی که گذشت یعقوب لیث شهر نیشابور پایتخت طاهریان را تسخیر کرد و کلیه افراد خاندان طاهری و باران آنان را دستگیر نموده بدکوه اسپهبد فرستاد و سپس برای جلب توجه و رضایت مردم نیشابور فرمانی بدین مضمون صادر کرد و برای

آگاهی مردم اعلان نمود: (من داد را برخاسته‌ام. بر خلق خدای تبارك و تعالی و بر... گرفتن اهل فسق و فساد را، و اگر نه چنین باشمی ایزد تعالی مرا تاکنون چنین نصرت... ها ندادی! شما را بر چنین کارها کار نیست، بر طریق بازگردید) (۱)

تاریخ دستگیری یاران محمد بن طاهر را روز چهارم شوال و یازدهم شوال سال ۲۵۹ هجری نوشته‌اند محمد بن طاهر را پس از دستگیری از نیشابور به زندان بزرگ سیستان که در کنار دروازه مسجد جمعه بود منتقل و محبوس کردند و گفته‌اند که هفتاد تن و به روایت دیگر یکصد و شصت تن از ارقاب و عشایر او نیز همراهش بودند.

ظاهرآ همه این محبوسان را چندی بعد به قلعه‌ای که در کرمان است و به قلعه بم معروف می‌باشد فرستادند و تا زمان فوت یعقوب همچنان در آن قلعه بودند (۲)

نمونه‌ای از آزادمردی و آزاداندیشی یعقوب لیث

پس از استقرار یعقوب لیث در نیشابور بسیاری از یاران محمد بن طاهر خود را به یعقوب نزدیک کردند و هر يك به نوعی می‌خواستند در دستگاه حکومت وی جای مناسبی برای خود بیابند اما بعضی از رجال قدیمی دولت طاهریان از آن جمله ابراهیم بن احمد به نزد یعقوب نیامد و یعقوب او را پیش خود خواند و گفت: همه بزرگان دولت طاهریان پیش من آمدند و مراتب فرمانبرداری خود را اعلام داشتند بچه علت تو از این کار امتناع ورزیدی ابراهیم بن احمد گفت: (ایدالله الامیر) مرا با تو معرفتی نبود که پیش تو آمده‌ی و یا نامه نوشتمی، و از امیر محمد گله‌مند نبودم که از وی اعراض کردمی و خیانت کردن با خداوند خویش روا نداشتم، که مکافات او و از آن پدر او غدر کردن نبود (۳)

۱- تاریخ سیستان صفحه ۲۲۳

۲- یعقوب لیث تألیف دکتر باستانی پاریزی صفحه ۱۹۷

۳- زین‌الخبار صفحه ۱۱

ظاهرأ کسانی که با یعقوب همراهی نکرده و به خدمت او نیامده بودند سه تن بوده‌اند؛ بدستور یعقوب این سه تن را گرفتند و پیش یعقوب آوردند (۱) یعقوب گفت: (چرا به من تقرب نکردید چنانکه یاران تن کردند؟) گفتند: (تو پادشاه بزرگی و بزرگتر از این خواهی شد، اگر جوابی بدهیم خشم نگیری، بگوئیم...) گفت: (نگیرم، بگوئید) گفتند: (امیر جزاز امروز هرگز ما را دیده‌است)

گفت: (ندیدم) گفتند: (به هیچ وقت ما را با او و او را با ما هیچ مکاتبه و مراسلت بوده است؟) گفت: (نبوده است) گفتند: (پس ما مردمانیم پیر و کهن و طاهریان را سالهای بسیار خدمت کرده و در دولت ایشان نیکوئیها دیده و پایگاهها یافته و با بودی ما راه کفران نعمت گرفتن و به مخالفان ایشان تقرب کردن؟ اگر چه گردن بزند؟ احوال ما این است... و ما امروز در دست امیریم و خداوند ما بر افتاد، امیر با ما آن کند که ایزد عزاسمه بپسندد و از جوانمردی و بزرگی اوسزد) یعقوب گفت: (به خانه‌ها باز روید و ایمن باشید که شما آزاد مردان را نگاه باید داشت و ما را بکار آئید، باید که پیوسته بدرگاه من باشید، ایشان ایمن و شاکر بازگشتند). (۱)

بقیه در شماره آینده

۱- یعقوب لیث تألیف دکتر باستانی پاریزی صفحه ۱۹۵

۲- تاریخ بیهقی صفحه ۲۴۸

اگر مادیانتر را فقط انجام مراسم ظاهری ندانسته و برای آن حقیقت و جوهری فرض کنیم، حافظ از تمام آنکسانیکه دکان دینداری باز کرده‌اند متدین تر است .
(از کتاب نقشی از حافظ)